

بسم الله الرحمن الرحيم

ارتداد در اسلام

ارتداد (الردة) موضوع ساده‌ای نیست که در چند خط بدان بپردازیم. بلکه موضوعی گسترده با جزئیات فراوان است. در حقیقت، من با یکی از طرفداران گروه‌های افراطی در خصوص این موضوع وارد بحث شدم که چندین هفته طول کشید. اگر چنانچه بدانید، این افراد بسیار علاقمند به این موضوع هستند چون می‌توانند از آن بهره‌برداری نموده و دیگر مسلمانان را از اسلام خارج کرده و آنان را مرتد اعلام نمایند، زیرا این مطمئن‌ترین راه برای حلال کردن ریختن خون آن‌ها است.

با این حال، ضوابطی وجود دارند که قضیه تکفیر را کنترل می‌کنند که تماماً توسط فقهای مسلمان مورد بحث واقع شده‌اند (و البته تماماً توسط طرفداران گروه‌های افراطی نادیده گرفته شده‌اند). جهت حفظ اختصار، من تنها به آن ضوابطی اشاره می‌کنم که مرتبط با موضوع کنونی هستند.

نخستین ضابطه این است که تکفیر یک حکم شرعی است؛ بنابراین باید منحصرأً آن را به فقهاء و علماء واگذار کرد. **قضیه ۱** ضابطه‌ی دیگر آن است که قبل از صدور حکم ارتداد یک فرد مسلمان شروطی وجود دارند که باید تحقق یابند. شروطی همچون، ۱. عقل؛ ۲. بلوغ؛ زیرا یک شخص دیوانه یا نابالغ از مسئولیت معاف است، ۳. اختیار؛ شخص نباید تحت اجبار باشد، ۴. اراده کفر؛ شخص باید اراده و قصد انجام کفر را داشته باشد، ۵. علم؛ شخص باید آگاه از آنچه که انجام می‌دهد و همچنین حکم آن باشد.

قضیه ۲ ارتداد در قالب عمل، قول، اعتقاد و شک نمود پیدا می‌کند. آن اعمال، اقوال، عقاید و شکوک که یک شخص را از اسلام خارج می‌کنند نواقض اسلام نامیده می‌شوند، زیرا در تضاد و تعارض با اصول بنیادین اسلام قرار می‌گیرند و این ویژگی مشترک تمامی نواقض دسته بندی شده است.

قضیه ۳ همچنین ارتداد با ۱. اعتراف؛ یا ۲. شهادت؛ دو نفر بنا بر قول جمهور فقهاء (یا چهار نفر بنا بر قولی) به ثبوت می‌رسد. در نهایت، بنا به صلاحدید مراجع حقوقی، از کسی که ارتداد وی به ثبوت رسیده است به مدت چند روز (یا تا زمان مرگش بنا بر قولی) درخواست می‌شود که توبه کند.

افزون بر این، مجازات ارتداد، همانند دیگر مجازات‌ها در اسلام، توسط مراجع حقوقی ذی‌ربط تعیین و اعمال می‌گردند و مردم عادی اجازه ندارند که خود به صدور و تنفیذ این مجازات‌ها بپردازند.

آنچه این جزئیات خلاصه شده به ما می‌گویند این است که ارتداد ضرورتاً [و سریعاً] منجر به مرگ نمی‌شود، زیرا مستلزم طی کردن یک روند حقوقی است. لطفاً این جزئیات را به ذهن بسپارید چون در آنچه که به دنبال ذکر آن هستیم به آن‌ها نیاز خواهیم داشت.

بعد از این مقدمه کوتاه، دوست دارم که چند نکته اساسی را به شما یادآور شوم که به شما درک مطلب کمک خواهد کرد:

(الف) اسلام تنها آیین نیست.

اسلام دین است که در آن آیین و سیاست به هم گره خورده‌اند. آری، اروپایی‌ها تجربه‌ی تلخی از این تلفیق داشته‌اند و بسیار خوشحال‌اند که از آن خلاصی یافته‌اند. با این حال، این تجربه آن‌ها از نصرانیت و کلیسا بود. ما تجربه‌ای شیرین از این تلفیق داشتیم، در حقیقت، ما در دامن خلافت اسلامی به شکوفا رسیدیم و این افول خلافت اسلامی بود که موجب شد عقب بمانیم و امروز ما آرزوی تولد دوباره یک خلافت اسلامی را داریم و به رغم تمام فشارهای خارجی امیدواریم که تولد آن در حال نزدیک شدن باشد.

در حقیقت، دولت‌های سکولار، دولت‌هایی نامتوازن هستند، زیرا با انزوای بُعد معنوی حیات، منحصرأ به بُعد مادی آن توجه می‌کنند با این که انسان‌ها هم دارای نیازهای مادی و هم معنوی هستند که باید برآورده شود؛ پیشرفت در یک بُعد و پسرفت در بُعد دیگر، افزایش در استانداردهای زندگی و افزایش در همه انواع بی‌بند و باری.

(ب) قانون دولت را ایجاد می‌کند.

در اسلام این قانون (شریعت) است که مرجعیت سیاسی و دولت را خلق می‌کند حال آن که در دیگر نظام‌ها این مرجعیت سیاسی است که قانون را تهیه می‌کند. این مزیت انکارناپذیر یک دولت اسلامی بر دولت‌های سکولار دموکراتیک و دیگر اشکال حکمرانی است، زیرا قانون در دولت‌های سکولار دموکراتیک مشروط و مقید به مراجع سیاسی است حال آن که مراجع سیاسی در یک دولت اسلامی مشروط و مقید به قانون‌اند.

قانون در اسلام از قرآن و سنت (قول، عمل و اقرار پیامبر ﷺ) استخراج می‌شود که مصادر اصلی تشریح در نظام حقوقی اسلام هستند و هیچ کس جز الله [متعال] و رسولش حق تشریح ندارد.

ارتداد از این منظر «نوعی شورش و طغیان علیه موجودیت و هویت دولت» شمرده می‌شود. همان‌طور که بحث شد، دولت توسط قانون بنا نهاده می‌شود و منشأ قانون اسلام است. بنابراین ارتداد نوعی شورش آشکارا است چون همان‌طور که پیش‌تر در مقدمه ذکر کردیم تنها «صرف خروج از اسلام» نیست که یک شخص را به یک «مرتد قانوناً محکوم شده» تبدیل می‌کند بلکه «تعرض و تهاجم هدف‌دار و آشکارا بر علیه اسلام» است که او را به یک مرتد قانوناً محکوم شده تبدیل می‌کند (استنباط از قضایای ۱، ۲ و ۳).

بنابراین ارتداد «نوعی خیانت» محسوب می‌شود.

ج) دولت اسلامی در پی حفظ منافع دنیوی و اخروی است.

برخلاف دولت‌های سکولار، نقش یک دولت اسلامی این است که منافع جمعی شهروندانش را هم در این دنیا و هم در آخرت حفظ کند. این بدین خاطر است که اسلام متشکل از هم آیین و هم دولت است، همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد. رستگاری شهروندان در این دنیا وابسته به حفظ منافع دنیوی آنان و رستگاری شهروندان در آخرت وابسته به حفظ ایمان آنان است. همان‌گونه که علمای اسلام طبقه بندی کرده‌اند، قانون اسلامی (شریعت)، که دولت اسلامی را ایجاد می‌نماید، پنج هدف دارد: ۱. حفظ جان؛ ۲. حفظ مال؛ ۳. حفظ نسل؛ ۴. حفظ عقل؛ ۵. حفظ دین. جهت حفظ جان قوانین و احکام قصاص را تعیین کرده است، جهت حفظ مال حد و مجازات سرقت را تعیین کرده است، جهت حفظ نسل حد و مجازات زنا را تعیین نموده است، جهت حفظ عقل حد و مجازات شرب خمر را تعیین نموده است و جهت حفظ دین حد و مجازات ارتداد را تعیین کرده است.

بنابراین، ارتداد، همچون تعرض هدف‌دار و آشکارا علیه اسلام، منافع جمعی شهروندان مسلمان را که دولت مسئول حفظ آن است به خطر می‌اندازد، زیرا دولت اسلامی به دنبال حفظ ایمان شهروندانش برای تحقق منافع آن‌ها در آخرت است. علاوه بر این، یک گروه آشوب‌گر ممکن است در ابتدای روز وارد اسلام شده و در انتهای روز از آن خارج شوند (همانند آنچه که یهودیان مدینه برای آن برنامه ریخته بودند)، همچون یک حيله، تا در اذهان مردم عادی شک و تردید [نسبت به دین] ایجاد کنند.

ارتداد همچنین نظام مالکیت، میراث و خانواده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مالکیت شخص مرتد بر اموالش، سهم ورثه‌ی شخص مرتد از اموالش و زندگی زناشویی شخص مرتد همگی توسط ارتدادش تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

ارتداد از این منظر «نوعی اختلال در نظم و آسایش ملی» محسوب می‌شود.

در حقیقت، با تأمل در تاریخ اسلام، مشخص می‌شود که تنها تعداد معدودی ارتداد فردی وجود داشته‌اند که به مجازات اعدام منتهی شده‌اند. عموماً، ارتدادهای جمعی واکنش شدید دولت‌های اسلامی گذشته را برانگیخته‌اند. چرا؟ همان‌طور که گفته شد، ارتداد «نوعی شورش و اختلال در نظم ملی» شمرده می‌شود پس هر چه ارتداد بیش‌تر نظم سیاسی - اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهد، واکنش مراجع قانونی بیش‌تر خواهد بود.

در حقیقت، اسلام همیشه پذیرای نقد بوده است؛ ما مواردی همچون امام ابوحنیفه رحمته‌الله، پایه‌گذار مذهب حنفی، را داشتیم که درگیر مناظره با ملحدین زمان خود در یک نشست ترتیب داده شده می‌شود. یک ناقد حقیقی که به دنبال نقد است به متخصصین مراجعه می‌کند نه مردم عادی. نقد مردم عادی نوعی ایجاد بی‌نظمی تلقی می‌شود نه گسترش تفکر نقادانه!

افزون بر این، مجازات اعدام برای ارتداد مانعی بر سر آزادی مذهب نیست، زیرا ارتداد در منظر یاد شده در بالا تنها در مورد آیین نیست بلکه «نوعی خیانت سیاسی-اجتماعی» است. اگر صرف خروج از اسلام بود، مستلزم یک فرآیند قانونی، همانند آنچه که پیش تر ذکر شد، نمی‌شد.

نوشته و گردآوری شده و ترجمه توسط **Fex**

بازخوانی و نشر: «رد شبهات ملحدین»

«موارد بالا که در اصل خطاب به جمعی انگلیسی زبان نوشته شده بود، بسیار خلاصه و جمع‌بندی و گرد هم آورده شده است و هدف از آن این بوده که مطلب به دلیل حجم کم توسط آنان مرور شود. با این حال از خواننده انتظار می‌رود که استنباطات و استدلال‌ات صورت گرفته در آن را تشخیص دهد. در پایان نیز متن انگلیسی جهت تطبیق برای اهل تحقیق لحاظ گردیده است.» [نویسنده / مترجم]



APOSTASY IN ISLAM

Apostasy (Ar-Riddah - الردة) is not a simple topic to be discussed in few lines. It's a vast topic with abundant details. In fact, I got into an argument with an advocate of extremist groups about this topic which lasted for several weeks. As you may know, they are quite interested in this topic because they can exploit it to excommunicate other Muslims and declare them apostate; because that's the surest way to make their blood lawful to be shed.

However, there are guidelines governing the issue of takfeer (i.e. declaring a Muslim apostate; or excommunication) which have fully been discussed by Muslim jurists (& fully neglected by the advocates of extremist groups). For the sake of brevity, I'll mention only those guidelines which are related to the current topic.

The first of the guidelines is that takfeer is a legal ruling; therefore, it must be left exclusively to the jurists/scholars. [Premise #1] Another guideline is that there are conditions to be fulfilled before declaring an individual Muslim apostate, conditions like, [1] sanity; [2] maturity; for an insane or immature person is exempt from accountability, [3] free will; the person must be under no coercion, [4] willful intent; the person must intend the action willfully, [5] knowledge; the person must be aware of what he does & the legal ruling on what he does.

[Premise #2] Apostasy is manifested through action, word, belief, or doubt. Those actions, words, beliefs, or doubts that eject a person from Islam are called the nullifiers of Islam because they contradict or run counter to the fundamentals of Islam and that is the common trait among all the categorized nullifiers of Islam.

[Premise #3] And the apostasy is confirmed through either [1] confession; or [2] testimony; of two witnesses according to the majority of Muslim jurists (or of four witnesses based on a fringe view). At the final stage, the one whose apostasy has been confirmed will be requested to repent and this request may be repeated for several days (or forever according to some fringe views), all at the discretion of the legal authorities.

Moreover, the punishment for apostasy, like other punishments in Islam, is decided and imposed by the concerned legal authorities and ordinary people are not allowed to take the law into their own hands.

What these summarized details tell us is that apostasy does not necessarily lead to death because it involves going through a legal process. Please commit these details to your memory because we're going to need them in the rest of our discussion.

After this short introduction, I'd like to remind you of some crucial points which will help you grasp the topic more easily:

A) Islam is not just a religion.

Islam is religion and state combined. Yes, Europeans had a bitter experience with that so they are so glad to be rid of it. But that was their experience with Christianity & Church. We had a sweet experience with that and in fact we thrived under Islamic Caliphate and it was after the fall of Islamic Caliphate that we were held back. And today we long for the rebirth of an Islamic Caliphate and in spite of all the external pressures we hope that the birth of an Islamic Caliphate is drawing near.

In fact, secular states are imbalanced states since they focus solely on the material dimension of life in seclusion from the spiritual dimension of life; while humans have both material & spiritual needs to be satisfied. Progress in one dimension & regress in another dimension. An increase in living standards & an increase in all kinds of debauchery.

B) Law gives rise to the state.

In Islam it's the law (ash-Sharee'ah) that creates the political authority & the state whereas in other traditions it's the political authority that produces the law. This is a true advantage of an Islamic state over secular democracies and other forms of governance, for law in secular democracies are subject to those in authority whereas authorities in an Islamic state are subject to the law.

Laws in Islam are derived from Qur'aan & Sunnah (the actions, sayings & tacit approvals of Prophet Muhammad (ﷺ)) which are the main sources of Islamic legal system and none has the right to legislate except for Allaah (God) & his Messenger.

Apostasy in this sense is viewed as an act of rebellion against the very identity & existence of the state. As discussed, the state is founded by the law and the law has its origin in Islam. Apostasy then is a plain act of rebellion because as we explained in the introduction (above) it's not the mere act of leaving Islam that makes a person a legally-convicted apostate; rather, it's a willful & overt assault against Islam that turns him into a legally-convicted apostate [Inference based on premise #1, #2, & #3].

Apostasy is therefore viewed as an act of treason.

C) Islamic state aims at preserving both worldly & religious interests.

Contrary to secular states, the role of an Islamic state is to preserve the collective interests of its citizens, both in this world & the next. This is because Islam is religion & state combined as mentioned above. The prosperity of citizens in this world is contingent upon the preservation of their worldly interests and the prosperity of citizens in the next world is contingent upon the preservation of their faith. And as categorized by the scholars of Islam, the Islamic law (ash-Sharee'ah) which gives rise to the Islamic state has five objectives: [1] Preservation of life; [2] preservation of property; [3] preservation of lineage; [4] preservation of intellect; and [5] preservation of religion. To preserve life, it prescribes the law of retribution. To preserve property, it prescribes the punishment for theft. To preserve lineage, it prescribes the punishment for fornication/adultery/rape. To preserve intellect, it prescribes the punishment for drinking. To preserve religion, it prescribes the punishment for apostasy.

Apostasy, therefore, as a willful & overt assault against Islam, endangers the collective interests of Muslim citizens which the state has a responsibility to protect. Because, Islamic state attempts to preserve the faith of its citizens to ensure their interests in the next world. Moreover, a group of trouble-makers may enter Islam at the beginning of the day and desert it at its end (like what the Jews of Madinah had planned to do), as a trick, in order to create doubts in the minds of laypeople.

Apostasy also affects the system of ownership & inheritance, & family system. The apostate's ownership of properties, the share of apostate's heirs from his properties, & the apostate's marital life are all affected by his apostasy.

Apostasy in this sense is viewed as an act of public disorder.

In fact, reflecting upon the Islamic history, it becomes clear that there have been a few cases of individual apostasies that were treated with a capital punishment. Generally, it's the collective apostasies that have provoked a severe reaction from the Islamic states in the past. Why?

As said, apostasy is viewed as an act of rebellion & public disorder, the more apostasy affects the socio-political order, the greater will be the reaction legal authorities show.

In fact, Islam has always been open to criticism. We have cases like that of imaam Abu Hanifah (may Allaah have mercy on him), the founder of the first school of Islamic jurisprudence, who was engaged in an argument with some atheists of his time in an organized public event. A true critic who looks for criticism goes to experts not laymen. His criticism of laymen is called disorder; not promotion of critical thinking.

Moreover, capital punishment for apostasy is not a barrier against freedom of religion because apostasy in the sense described above is no longer about religion only, it's a socio-political treason. Had it been a mere act of leaving Islam, it wouldn't have gone through a legal process like what we explained in the introduction.

Authored & compiled by Fex